



- در محضر بزرگان

باید خود را مورد محاسبه قرار دهیم

مرحوم آیت... بهاء‌الدینی در نکوهش شهرت و ضرورت محاسبه اعمال گفته‌اند:

«از عواملی که باورهای اعتقادی انسان را سست می‌کند و مانع پیشرفت معنوی انسان می‌شود، شهرت‌های بی‌جا و بی‌فایده است. علاقه به معروفیت و شوق به سر زبان‌ها افتادن، نشانه ضعف ایمان و کمبودهای روحی فرد است.ما برای عمر پنجاه، شصت ساله بعضی، حاصلی نمی‌بینیم. آدمی باید خود را مورد محاسبه قرار دهد که چه کرده است، سرمایه را که از دست داده، عمر گرانیها را تیه نموده، چه به دست آورده؟ وجه ربّ است که می‌ماند و چه‌وجه الهی چیزی پایدار و باقی نیست. حیف نباشد که ربط قلب آدمی با جای دیگر باشد.»

بر گرفته از کتاب «سلوک معنوی»

- داستان‌های واقعی

شهردار رزمنده

پرویز پرستویی در صفحه اینستاگرام خود روایتی جالب از دوران شهرداری شهید مهدی باکری نوشته است که خواندنی است:

یکی از کارمندان شهرداری ارومیه می‌گفت: تازه ازدواج کرده بودم و با مدرک دیپلم دنبال کار می‌گشتم. از پله‌های شهرداری می‌رفتم بالا که یکی از کارکنان شهرداری را دیدم و ازش پرسیدم آیا اینجا برای من کار هست؟ تازه ازدواج کردم و دیپلم دارم. کاغذی از جیبش درآورد و امضا کرد و داد دستم و گفتم بده فلانی، اتاق فلان. رفتم و کاغذ را دادم دستش و امضا را که دید گفتم:چی می‌خوای؟ گفتم: کار. گفتم: فردا بیا سر کار. باورم نمی‌شد. فردا رفتم مشغول شدم. بعد از چند روز فهمیدم اون آقایی که امضا داد شهردار بود. چند ماه کارآموز بودم. بعد یکی از کارمندان که بازنشسته شده بود من جای او مشغول شدم. شش ماه بعد جناب شهردار استعفا کرد و رفت جبهه. بعد از این که در جبهه شهید شد یکی از همکاران گفت: «توی اون مدتی که کارآموز بودی و منتظر بودیم که یک نفر بازنشسته بشه تا شما را جایگزین کنیم، حقوقت از حقوق جناب شهردار کسر و پرداخت می‌شد. این در خواست خود شهید بود.»

فتو شعر

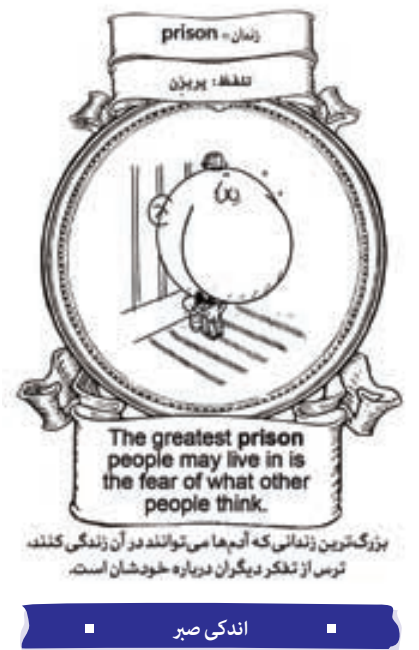


کاریکلماتور

✽ دروازه، توسط فوتبالیست «پا» گشا شد!
✽ ایر، زمین را به صورت قطره‌ای آبیاری می‌کند.
✽ آب سماور برای چای شدن، جوش می‌زند.
✽ مردم دو دسته هستند: دسته اول سرشان کلاه رفته، دسته دوم سرشان بی‌کلاه مانده!
✽ بعضی کلاه‌ها آن قدر گشاد است که جلوی چشم‌ها را می‌گیرد!
✽ شکار چی عوضی، محیط‌بان را با شکار عوضی گرفت.
رضا وارسته

انگلیش آموزی

نویسنده: میترا تاتاری، تصویرساز:سعید مرادی



نگرانی‌شیرین!

نگرانم
برای پرنده هایی که
روی شانه هایم
لانه داشتند
و هنوز بر ننگشته اند!

سیده راضیه حسینی

آسمان از داخل کابین خلبان چه شکلی است؟

«کریستین فان‌هایست، خلبان ۳۳ ساله هلندی، مدت‌هاست که از داخل کابین خلبانی هواپیما، از آسمان عکس می‌گیرد. او به تازگی گزیده‌ای از تصاویرش را منتشر کرده که بسیار دیدنی است. در این عکس‌ها، ابرهای در حال تولید صاعقه، شفق شمالی و بسیاری پدیده‌های جوی دیگر دیده می‌شود؛ آن‌هم از ارتفاع بالا. با هم منتخبی از این عکس‌ها را می‌بینیم:



سفرنامه

بست‌نشینی‌بدهکار در عصر صفویه!

ژان باتیست تاورنیه، سیاح فرانسوی که در عصر صفویه به ایران سفر کرده، مشاهدات خود را از بست‌نشینی برخی ایرانی‌ها در سفرنامه‌اش این گونه بیان کرده است:
اشخاصی هستند که هر روز از موقوفات مسجد غذا می‌خورند، افرادی هم هستند که از دست طلبکار بست نشسته‌اند. محل‌های بست ایران مثل بستگاه‌های ما نیست که شخصی، باید کفیل مخارج خود شود، در ایران هر کس داخل بست می‌شود، تمام احتیاجات او را از موقوفات می‌دهند و او در کمال فراغت خاطر و بدون نگرانی در بست می‌ماند تا دوستانش از روی فرصت، کار او را درست کنند.



طبیعت شهرستان «ماسال» در استان گیلان، عکس از علیرضا ثامری

ریشه ضرب المثل

زُهره ترک شدن

«زُهره» کلمه‌ای فارسی است که به «کیسه صفرا» گفته می‌شود که به جگر انسان و همچنین حیوانات وصل شده است. صفرا یا «زردآب» مایع قلیایی و زردرنگی است که از سلول‌های کبد ترشح و از راه مجرای کبدی از جگر خارج می‌شود. سپس به کیسه صفرا(زهره) می‌رود وجمع می‌شود تا در موقع هضم غذا به تدریج از آنجا خارج شود. ریشه اصطلاح «زهره ترک شدن» به این برمی‌گردد که وقتی کسی بر اثر ترس شدید می‌میرد، قبل از فوت، صفرا (زردآب) ازدهانش خارج می‌شود و به همین دلیل مردم قدیم می‌گفته‌اند: «از ترس، زهره‌اش ترکید». این عبارت تا امروز برای توصیف ترس شدید گفته می‌شود. «زهره کسی آب شدن»، «زهره کسی را بردن» و حتی «زهره گم کردن» هم با همین معنا به کار می‌رود. علاوه بر آن، گاهی به جای زهره، «زُنبُخ» گفته می‌شده است که همان معنا را دارد. لغت‌نامه‌مخنا



کله فگوکی

آق‌کمال مخارج عروسی را خرج می‌کند

بدون هیچ مجلسی رفته بودم سر خانه و زندگی‌ما. آب از آب هم تگون نخورده بود. کاملیاخانم از اول طی کرده بود خرج عروسی ره مخواد خرج یک کار خوب بکنه. او مقداری که از خرج سفر اضافه آمده بود ره دادم بهش. خودش هم از باباش هموقدر که مخواستن بری مراسم خرج کن ره گرفت و دست به‌کار شدم. چند ساله به یکی دو تا موسسه نگهداری کودکان معلول و بی‌سرپرست رفت‌وآمد دره. دوستانش هم اونجی کار مکنن. اول رفتم اونجی. مو که دل ایجور جا هار نه‌ندرم، متر سیدم از هم اولش اشکام سراریز بره. بچه‌های طفل معصومی که علاوه بر مریضی، پدر و مادر هم نداشتن. قبلش رفته بودم یک تری لباس و اسباب‌بازی و خوراکی خریده بودم. آقا ما هم تا وارد شدم‌ای بچه‌ها دوییدن طرف‌ما. کاملیاخانم ره که مشناختن و بهش مُگفتن خاله، به مویم مُگفتن آقا‌دادم. حالا لا و بلا که باید باهاشانی نای نای گُثم! مو که تو هیچ مجلسی تگون نخورده بودم، اینجی باید بری اینا متر کوندم! اصلا یادم رفتم که قرار بوده غصه بخورم. نفهمیدم زمان چی جوری گذشت از بس خوش گذشت. انگار بمب انرژی بودن. کلی صفا کردم با همدگه. کادوها ره پehش دادم و یک مقداری هم به صندوقش کمک کردم و بر گشتم. مقصد بعدی چندتا مدرسه بود که فامیلا مان توش درس میدادن و پایین‌های شهر بود. بری اینا هم دفتر و مداد و کیف و کفش میدادیم. ولی عیال گفت نباید خودش باهمن و ماره ببینن، غرورش اِشکنه. قربونش بُرم چقدر عاقل و فهمیده‌به. بسته‌بندی‌ها ره به مدیرهای مدرسه که باهاشا هماهنگ کرده بودم دادم و رفتم ناهار. گفتم حالا که پول دستمایم، برم طریقه، که انگار بلا گفتم. همچی اخمی بهم کرد که کرده‌هام درد گرفت! جاتا خالی رفتم یکی ازای ساندویچ تمیزا، خوراک مرغ و گوشت خوردم. چون کاملیاخانم ازای سوسیس کالباسا خوشش نیمه. یک مقدار دگه پول مانده بود که اویم بردم دادم به یک خیریه که مدیرش با آقای دکتر رفیق بود. گفتم تمام‌ای پول فقط باید بری خرید چهپزیه دخترهای دبخت خرج بره. کارما تموم رفته بود. حسن چنگانه داشتم. از یک طرف خیلی خوشحال بودم، از یک طرف پا و کم‌رم گیرفته بود از بس تگون داده بودم، از یک طرف هم مثل ای که ساندویچاش خیلی تمیز نبود و ترش و پوده کرده بودم!

برخی از بزرگان خفن استرپ

سلام. بعداز پیشنهادیک خفن باز، قرار شد مدعیانی که پاسخ های بیشتری فرستادن، پیامکی حاوی عبارت «بررسی پیامک» بفرستن تا «بزرگان خفن استرپ» رومعرفی کنیم.بهتتون. ۸۸۲...۰۹۱۵۱...۹۰۰۹پیامک* ۴۵۰...۰۹۳۶۴...۹۰۰۹پیامک* ۹۶۷...۰۹۳۵۸...۱۰۶۰پیامک* ۹۶۳...۰۹۱۵۲...۸۸۰پیامک ۰۸۹...۰۹۱۵۵...۷۲۰پیامک ۰۸۹...۰۹۱۵۲...۸۵۰پیامک ۰۷۰۹...۰۹۱۵۷...۳۳۰پیامک ۰۶۳۵...۰۹۱۵۲...۴۸۰پیامک ۰۱۳۶...۰۹۱۵۵...۵۰۰پیامک ۰۳۷۳...۰۹۱۵۱...۹۰۰پیامک* ۰۷۱۴...۰۹۱۵۵...۸۲۰پیامک ۰۵۳۹...۰۹۱۵۲...۹۹۰پیامک* ۰۵۰۰...۰۹۱۵۷...۲۰۰پیامک

شماره ۱۳ خفن باز که زودتر درخواست دادن اعلام شد.بقیه درخواست‌ها بعدا بررسی و اعلام میشه. شماره‌های «دار در انتها مجدداوری می‌شن. فعلا!

$$\div\times.<!(?)$$

$$\div!|}\{^{\wedge}!\cdot$$

$$\div\times!*(-\times=-$$

از اون لحاظ

ریشه خشونت کجاست واقعا؟

سلام و خدا قوت، رئیس جمهور به مناسبت آغاز سال تحصیلی از دانش‌آموزان سوالی پرسیدن با این مضمون که ریشه خشونت کجاست و در برابرش چه باید کرد؟ با توجه به اوضاع و احوال جامعه یکسری از پاسخ‌های احتمالی رو تقدیم می‌کنیم:

■ سلام آقای رئیس جمهور، ریشه خشونت به نظر راننده سروسس ما راهنما زدن بقیه ماشین‌هاست و برای مقابله باهاش باید فحش داد و اگه لازم شد از قفل فرمون استفاده کرد!

■ با سلام، من با تماشای لیگ برتر فوتبال ایران به این نتیجه رسیدم که ریشه بیشتر خشونت‌ها سوت‌های اشتباه داورهاست! و برای مقابله با این ماجرا باید داور چینی بياریم!

■ آقای رئیس جمهور سلام، در پاسخ به سوال شما باید بگویم ریشه اصلی خشونت زیاد درست کردن ناهار و گرم کردنش برای شام می‌باشد که زمینه‌گفت وگو و استفاده از ظرفیت‌های دیپلماسی را در خانواده‌ها به صفر می‌رساند. راه‌حل مقابله با خشونت هم فست فود سر کوچه است! ■والا در پاسخ به سوال تون باید بگم ریشه خشونت در مدرسه دیر اومدن ماست که به خاطر خوردن پنیر اتفاق می‌افته! با وجود این ماست و پنیر نتیجه می‌گیریم ریشه خشونت در لبنیات! برای پیشگیری از خشونت هم مدارس باید ساعت ۹ باز بشن! او...!

■ آقای رئیس جمهور به نظرم خشونت در جامعه نیست که بخواد ریشه داشته باشه، چون مردم همه مشکلاشتون رو از راه‌های بهتر حل می‌کنن به طور مثال پدرم پول نداشت شارژ آپارتمان رو پرداخت کنه مدیر ساختمان برق ما رو قطع کرد و روی آسانسور کل مجتمع هم نوشت: استفاده برای عموم آزاد به جز خانواده محترم رجبی که ما باشیم!

■ سلام خدمت رئیس جمهور محترم، ریشه خشونت دست ما نیست!

■ آقای رئیس جمهور سلام، سوال شما واضح نیست، منظور شما ریشه کدوم خشونت؟ اگه منظورتون این پرخاشگری ساده و مقداری فحش ناموس به خاطر جای پارک و یک کوچولو دست به یقه شدن تو صف نونه که اپنا خشونت نیست دیگه!

■ با سلام و احترام لطفاً سوال بعدی.

ما و شبا

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

✽ اگه صفحه‌های «فرره» و «جوانه» را از «زندگی سلام» برداری به قول جناب‌خان میام می‌یافتی!
✽ من ۴۶ سالمه و با خواندن مطلب «خاطره‌بازی با آغاز مدارس» تمام خاطرات کودکیم برام تداعی شد. در حالی که قبلش فکر می‌کردم تنها من این حس رو تجربه کردم...
✽ «جوانه» چون لطفاً داستانتک ترسناک هم چاپ کن و کتاب هم معرفی کن.
✽ لطفا به آقای صابری بفرمایید مقداری از افاضاتشان کم کنند: «مادر کتاب است» دیگه یعنی چی؟!
✽ «جوانه» لطفا با دانش‌آموزان درسخون و زرنگ مصاحبه کن، علافی که هنر نیست!
✽ لطفا توی صفحه «جوانه» درباره عاشق شدن تو نوجوانی هم بنویسید. از خوبی‌ها و بدی‌هاش.
✽ «جوانه» لطفا بازی‌های ایرانی هم معرفی کن.
✽ از همین جا به میلاد، مرد زندگیم ام می‌گم که عاشقشم. دوستدار همیشگی همسرت.

